

ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان

دکتر الهیار خلعتبری

استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مصطفی ناصری راد

دانشجوی دکتری تاریخ

چکیده:

در نظام‌های سیاسی ایران پس از اسلام، به ویژه تا پایان عصر خوارزمشاهی (۴۹۰ - ۶۲۸ هـ. ق)، شاعران از جایگاه ممتازی برخوردار بودند. دربارها بخشی از شکوه خود را مدیون تجمع شاعران بودند و در ازای آن مبالغی از درآمد خود را هم صرف آنان می‌نمودند. مقاله حاضر با تکیه بر عصر غزنوی (۳۵۰-۴۳۱ هـ. ق) و شاعران این عهد بر آن است که به تجزیه و تحلیل ماهیت سیاسی حضور آنان، که بر اطلاع رسانی و هدایت افکار عمومی مبتنی بود، بپردازد.

بخش قابل توجهی از صلح و انعام دربار غزنوی در راه شاعران صرف می‌شد. در یکی از ضیافتها که تفصیل آن را در تاریخ بیهقی باید جست، سلطان مسعود

آنچه شعرا را بخشید خود اندازه نبود چنانکه در یک شب علوی زینبی را ... یک پیل وار درم بخشید، هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی، فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهداند و به خانه علوی بردند. هزار دینار، و پانصد دینار و ده هزار درم کم و بیش را خود اندازه نبود که چند بخشیدی شعراء را ... (بیهقی، ص ۱۳۱)

در ضیافت دیگری که «رسولان، اعیان و بزرگان عراق و ترکستان به حضرت حاضر بودندی ... امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلی به خانه او بردند و عنصری را هزار دینار دادند ...» (بیهقی، ص ۲۷۴) در جشن نوروز سال ۴۳۱ هـ.ق «تکلف بسیار رفت و شعر شنود از شعرا، که شادکام بود ... و صلّه فرمود ...» (بیهقی، ص ۶۱۱) در جشن مهرگان سال ۴۲۸ هـ.ق «شعراء شعر خواندند و صلّت یافتند که این خداوند شعر میخواست و بر آن صلّتهای شگرف می فرمود ...» (بیهقی، ص ۵۲۹)

شکی نیست که از دلایل اصلی توجه غزنویان به شاعران، مانند نظامهای سیاسی قبل و پس از آن، بر اساس ملاحظات سیاسی بوده است. گزارش مشهور تاریخ سیستان، به شکل قانع کننده‌ای، بر شکل گیری شعر پارسی در تاریخ ایران پس از اسلام بر اساس ملاحظات و مصالح سیاسی صراحت دارد. با غلبه یعقوب لیث بر خوارج و بسط امنیت و ثبات اقتدار

وی

شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد به ملک یعقوب ذی الأفضال و العدد

...

چون این شعر بر خواندند او عالم نبود، در نیافت. محمد بن وصیف حاضر بود، و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن ایشان به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی. چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند و شعر میان ایشان به تازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود، و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی....

با چنین آغازی برای شعر پارسی بر اساس ملاحظات و رهنمودهای یعقوب، بنیانگذار سلسله صفاری، پیداست که ماهیت و محتوای اشعار نیز بر اساس تمجید و الوهی بودن پیروزی‌های یعقوب و حکومت صفاری استوار خواهد بود. تأمل و تعمق در نخستین اشعار بر این نکته صراحت دارد:

بنده و چاکر و مولای وسگک بند و غلام	ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بی ایی یوسف یعقوب بن اللیث همام	ازلی خطی، و ر لوح که ملکی بدید
عهد ترا کرد حرم در عجم	مکه حرم کرد عرب را خدای
پرنهادی به دل و بر منشست	جز تو نژاد حوا و آدم نکشت
به کنش و به منش و به گوشت	معجز پیغمبر مگی تونی
کو همانم من که یعقوب کشت.	فخر کند عمار روزی بزرگ
(تاریخ سیستان، صص ۷-۲۱۴)	

با این تفصیل، از همان آغاز بر کارکرد سیاسی بخشی از شعر پارسی، وقوف می‌یابیم. بسط چنین فرایندی باعث می‌شود که «شاعران» و «شعر» همان نقشی را در این ادوار ایفا کنند که وسایل ارتباط جمعی امروزی چون مطبوعات و رادیو در انتقال اخبار در راستای منافع و مصالح سیاسی حکومت‌های متبوع خود، به منصفه ظهور می‌رسانند. با همین چشم‌انداز است که حافظ خطاب به رجال سیاسی وقت می‌گوید:

مکارم توبه آفاق می‌برد شاعر

از و وظیفه وزاد دریغ مدار

(حافظ، ص ۱۶۸)

عنصرالمعالی کیکاووس نیز به ضرورتی، نقش اطلاع رسانی شاعران را گوشزد می‌کند:

نبینی که چون پادشاهی فتحی کند اگر چه خصمان پادشاه نه بس کسی بوده باشد، شاعران چون «شعر فتح» گویند و کاتبان چون «فتح نامه» نیسند اول خصم را قادری تمام خوانند و آن لشکر را بستایند و سواران و پیادگان را به شیر و ازدها مانده کنند و مضاف لشکر و قلب و جناح و سالار-لشکر وی را هر چند بتوانند ستود بستایند. و آنگه گویند لشکری بدین عظیمی، چون خداوند فلان با لشکر منصور خویش برسید، هزیمت کرد و پشت بگردانید تا بزرگی ممدوح خویش گفته باشند و قوت لشکر خویش نموده. چه اگر آن قوم منهزم را و آن پادشاه را به عاجزی نکوهند این پادشاه را که مظفر باشد بس نامی و افتخاری نباشد به شکستن ضعیفی و عاجزی نه در فتح نامه و نه در شعرهای فتح.

(عنصرالمعالی کیکاووس، صص ۶-۱۴۵)

حضور مستمر شاعران در مراسم بار، هنگام جلوس سلطان، ازدواج شاهزادگان، اعیاد ملی و مذهبی، سان سپاه، مجالس طرب و شکار، با سرودن اشعار مظنطن و آمیخته با ذوق و زیبایی، مجال و مفری نیکو و شایسته جهت نشر اخبار در میان عام و خاص بود. وجود شاعران مدیحه گوی کم اعتبار در شهرها و روستاهای دور و نزدیک به پایتخت را هم در واقع باید به منزله ایستگاههای محلی رادیو و یا جراید منطقه‌ای تلقی کرد، که در جهت روشن ساختن مواضع حکومت در موضوعات حساس ملکداری، اعلام ثبات حکومت و اقتدار آن و یا توصیف کارنامه نظامی آن عمل می‌کردند. اشعار سروده شده در این مراسم، علاوه بر اینکه به سرعت نقل مجالس و محافل می‌شد، به صورت مکتوب

نیز نشر و پخش می‌گردید. اشعار مکتوب عنصری تحت عنوان «تاج الفتوح» و یا فرخی تحت عنوان «دولت نامه» در همین گستره قابل بررسی است. این شاعران خود به محتوای آثار خویش به صراحت اذعان دارند:

شهریارا روزگار تو، به تاریخ گشت	همچو ما از دولت تو بهره ور شد روزگار
... توبه شب بیدار و از تو خلق اندر خواب خوش	توبه جنگ خصم و از تو عالمی در زینهار
... از شتاب ورد خواندن زود بر خیزی ز خواب	وز پی انصاف دادن، دیر نشینی به بار
با که کرد از شهریاران و بزرگان جهان	آن کرامتها که ایزد با تو کرد، ایزد با تو کرد، ای شهریار
لاجرم چندان کرامت یافتی ز ایزد کز آن	صد یکی را هیچ حاسب کرد نتواند شمار
هر که خواهد کز کرامت‌های تو آگه شود	گوز «دولت نامه» بر خواند همی بیستی هزار

(فرخی، ص ۵-۷۴)

حکایت سفر مولتان همی دانی؟	و گز ندانی «تاج الفتوح» پیش آور
----------------------------	---------------------------------

(عنصری، ص ۱۴۰، ۱۳۲)

این که بیهقی با اتکا به این واقعیت که اشعار شاعران دربار غزنوی به صورت مکتوب در اختیار همگان قرار دارد، مکرراً از استناد و استشهاد به آنها طفره می‌رود، به صراحت از فراگیر شدن بلادرنگ اخبار حکومت غزنوی از رهگذر سروده‌های شاعران حکایت دارد. از جمله بیهقی در مورد یکی از مراسم بار سلطان مسعود گوید:

دیگر روز بار داد و در صفا دولت نشسته بود بر تخت پدر و جد رحمة الله علیهم اجمعین، و مردم شهر آمدن گرفت فوج فوج، ... و شاعران شعرهای بسیار خواندند چنانکه در «دواوین» پیداست. و اینجا از آن چیزی نیاوردم که دراز شدی. (بیهقی، ص ۲۵۶)

همچنین در مورد ضیافتی از ضیافتهای سلطان مسعود می‌گوید:

امیر قدحی چند خورده بود از خوان و به تخت بزرگ اصل در صفه بار آمد و مجلسی ساخته بودند که مانند آن کس یاد نداشت و وزیر و عارض و صاحب دیوان رسالت و ندماء حاضر آمدند، و مطربان سرائی و بیرونی دست به کار بردند و نشاطی بر پا شد که گفتی درین بقعت غم نماند که همه هزیمت شد. و امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و «علوی زینبی» را پنجاه هزار درم بر پیلی به خانه او بردند و عنصری را هزار دینار دادند و مطربان و مسخرگان راسی هزار درم و آن شعرها که خواندند همه در «دواوین» مثبت است و اگر اینجا نیشتمی دراز شدی که استادان در صفت مجلس و صفت شراب و تهنیت عید مدح پادشاهان سخن بسیار گفته بودند... (بیهقی، ص ۲۷۴)

به نظر می‌رسد فراوانی و کثرت سروده‌های تعدادی از شاعران، تا حدی در راستای ایفای نقش مستمر اطلاع رسانی آنان قابل توجیه است. از این رو تعجب‌آور نخواهد بود اگر رودکی در دوره سامانی بنابر پاره‌ای دعاوی اغراق آمیز به سرودن یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر اقدام ورزیده باشد. (براون، ج ۱، ص ۶۶۶) در مورد شاعری از سادات علوی به نام «شریف ابوالمظفر بن احمد بن ابی القاسم» بیهقی به صراحت می‌گوید:

قریب صد هزار بیت شعر است او را درین دولت ... (بیهقی، ص ۲۰۱)

با دقت نظر در سروده‌های شاعران می‌توان اصلی‌ترین محورها و موضوعات اطلاع رسانی مورد توجه آنان را در شاخصه‌های ذیل یا مشابه آن دسته بندی کرد:

اخبار مربوط به فتوحات

بخش قابل توجهی از اشعار شاعران نامدار عصر غزنوی چون فرخی، منوچهری و عنصری معطوف به تبیین دستاوردهای موفقیت آمیز حکومت متبوعشان در عرصه‌های سیاسی و نظامی (داخلی و خارجی) می‌باشد. در این ورطه، در مواردی شاعران استادانه حتی به طرح دقیق جزئیات و فراز و فرودهای متنوع آن می‌پردازند و تصویری دقیق از کم و کیف

اقدامات سلطان وقت را در اختیار مردم عصر خود قرار می‌دهند. فرخی طی اشعاری همت خود را مصروف گزارش مشکلات سپاه محمود در عبور از سرزمینهای مختلف «گنگ» هندوستان و نبوغ و جسارت سلطان در دفع این مشکلات می‌کند:

همی رود ظفر و فتح بریمین و بسار	... تو آن شهی که ترا هر کجا روی شب و روز
پی غزای بدانندیش فرقه کفار	... گواه این که سوی گنگ روی آوردی
به مرکبان بیابان نورد کوه گذار	گذاره کرد سپه رازده و دوازده رود
نه آب گنگ، که دریای ناپدید کنار	همی کشید سپه تا به آب گنگ رسید

وی در مقام القاء عظمت کار سلطان و اینکه عبور از این رود مهیب خسارتی متوجه لشکر نساخته، این گونه می‌سراید:

هزار بار ز دریا گذشته باشد خضر	ز آب گنگ همانا گذشته نیست دوبار
خدا یگان جهان خسرو ملوک زمان	که روشنست بدو چشم عز و چشم فخار
ز آب گنگ سپه را به یک زمان بگذاشت	به یمن دولت و توفیق اینزد دادار
گذشتنی که نیالوده بود ز آب درو	ستور زینی زین، ستور باری بار

(فرخی، ص ۲-۶۱)

«خداوند محمود» نه تنها با حزم و تدبیر مشکلات عبور از جنگل‌های مرطوب و موحش و رود غرور شکن گنگ را پشت سر می‌گذارد، بلکه در مقابل سپاه توانمند دشمن نیز استوار وارد میدان پیکار، و پیروز از آن خارج می‌شود:

ز جامه بر تن کافر همی جدا کردند
 به تیر، تارز بود و به نیزه بود از تار
 چو زین کرانه شه شرق دست برد به تیر
 بر آن کرانه نماند از مخالفان دیار
 شه سپه شکن جنگجوز پیش ملک
 میان بیشه گشن اندرون خزید چو مار
 به فرّ دولت او پشت آن سپاه قوی
 شکسته گشت و ازین دولت این شگفت مدار
 درشت بود و چنان نرم شد که روز دگر
 به صد شفیع همی خواست از ملک زنهار
 ملک ز پنج یک آنجا نصیب یافته بود
 دو بست پیل و دو صندوق لؤلؤ شهوار
 (فرخی، ص ۶۳-۴)

تأکید فراوان بر دین باوری سلطان وقت غزنه

ضرورت این عملکرد به ویژه با شبهاتی که از سوی شخصیت‌های دینی و علمی در خصوص اخلاص دینی، انصاف و عدالت سلاطین غزنوی، کم و بیش مطرح می‌گردید، بیشتر خودنمایی می‌کند. قاضی بوبکر بولانی، از زهاد شهر بست، به علت تردید در ماهیت دینی اقدامات سلاطین غزنوی در فتوح هند، از پذیرفتن سیم و زر فتوح هند که سلطان غزنه آن را «حلال ترمالها» می‌پنداشت، با این استدلال سرباز می‌زند که:

برمن پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی علیه السلام هست یا نه، به هیچ حال من این نپذیرم و در عهده این نشوم.

در حکایت مشهور مربوط به تحول روحی حکیم سنائی در «نفعات الانس»، که به علت عدم تقارن زمانی وی با سلطان محمود فاقد اصالت تاریخی است باز به صراحت به اخلاص دینی سلاطین غزنوی حمله می‌شود:

سبب توبه وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل زمستان به عزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود، و سنائی در مدح وی قصیده‌ای گفته بود می‌رفت به عرض رساند. به در گلختی رسید که یکی از مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته ... که

مشهور بود به لای خوار، ... در آنجا بود، آواز وی شنید که باساقی خود می گفت: «پر کن قدحی به کوری محمود ک سبکتگین تا بخورم» ساقی گفت: «محمود مردی غازی است و پادشاه اسلام» گفت: «بس مردکی ناخشنود است. آنچه در تحت وی در آمده است در حیز ضبط نیاورد، می رود تا مملکت دیگر گیرد، یک قدح گرفت و بخورد و باز گفت: «پر کن قدحی دیگر به کوری سنایک شاعر..» ساقی گفت: «سنایی مردی فاضل و لطیف طبع است» گفت: «اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کاری آمدی، گرافی چند در کاغذ نوشته که به هیچ کار وی نمی آید و نمی داند که وی را برای چه کار آفریده اند، سنایی چو آن راشنید، حال بر وی متغیر شد و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد. (جامی، ص ۹۱۶، ۴-۵۹۳) ناصر خسرو نیز با قاطعیت از اهداف مادی سلاطین غزنه در لافاه غزا و جهاد سخن گفته است:

آن کوه به هندوان شد یعنی که غازیم
از بهر بردگان نه ز بهر غزا شده است
(ناصر خسرو، ص ۵۵، ۳۳)

عثمان الواعظ، از رجال علمی و دینی نیشابور، آشکارا محمود را گدایی قلمداد می کرد که با تکی از مردم در قالب خراج و مالیات، بر ثروت خود می افزود. (زرین کوب، ص ۵۵۱، ۲۷۴) پافشاری شاعران بر دین باوری سلاطین غزنوی، ضمن ایجاد حسن اعتماد توده به دین باوری آنان، عرصه طرح شبهات یاد شده را تنگتر می کرد:

همیشه عادت او بر کشیدن اسلام
همیشه همت او نیست کردن کفار
زنخوی خویش هر روز شادمانه شود
هزار بار روان محمد (ص) مختار
(فرخی، ص ۶۱ در مدح محمود)

به سرکشان سپه گفت هر که روز شمار
 به جنگ کافر ازین رود بگذرید بهم
 همه سپاه بیکبار با سلیح و سپر
 چو قوم موسی عمران ز رود نیل ز آب
 ثواب خواهد جستن همی زایزد بار
 که هم بدست شما قهرشان کند قهار
 فرو شدند بدان رود نادهنده گذار
 بر آمدند همی بی گزند و بی آزار

(فرخی، ص ۶۳ در مدح محمود)

سپاه دین، سپه ایزدست و بر سپهش
 عدوی تو، عدوی ایزدست و دشمن دین
 فریضه باشد بر هر موحدی که کند
 پس از محمد (ص) مرسل تویی سپهسالار
 سپاه ایزد را بر عدوی دین بگمار
 به طاقت و به توان با عدوی تو بیکار

(فرخی، ص ۶۵ در مدح محمود)

در همه کاری ترا صبر و قرار است ای ملک
 چون به اقصای جهان از ملحدان یابی خبر
 عاشقی بر غر و کردن، فتنه ای بر نام و ننگ
 جز ترا از خسروان پیوسته هر روزی که دید
 چون بکار دین رسیدی بیقراری بیقرار
 حیل سازی تا کنی بر چوب خشک او را سوار
 این دو کردستی به گیتی خویشتن را اختیار
 مصحفی اندر میان و مصحفی اندر کنار

(فرخی، ص ۷۵ در مدح محمود)

ز کارنامه او گر دو داستان خوانی
بلی سکندر سرتاسر جهان را گشت
و لیکن او ز سفر آب زندگانی جست
به خنده یاد کنی کارهای اسکندر
سفر گزید و بیابان برید و کوه و کمر
ملک، رضای خدا و رضای پیغمبر (ص)
(فرخی، ص ۶۶ در مدح محمود)

توجه ویژه به توش و توان و استعداد های نظامی سلطان

تنش زورمندست و چندان سپاه
پس لشکرش هفتصد ژنده پیل
همی باژ خواهد زهر مهتری
اگر باژ ندهند کشور دهند
که یارد گذشتن ز پیمان اوی
سر تخت گیتی ازو روشنست
ابوالقاسم آن شاه گرد دلیر
جهاندار محمود کاندر نبرد
جهان تا جهان باشد او شاد باد
که اندر میان باد را نیست راه
خدای جهان یاور و جبرئیل
زهر نامداری و گند آوری
همان گنج و هم تخت و افسر دهند
و گر سر کشیدن ز فرمان اوی
به رزم اندرون کوه در جوشنست
کجا گور بستاند از چنگ شیر
سر سرکشان اندر آرد به گرد
بلند اخترش افسر ماه باد
(فردوسی، ج ۳، ص ۹۵۸)

با من به «شاهار»^۳ به سر برد چاشتگاه
گفت: این فراخ بهنا دشت گشاده چیست؟
گفت: «آن هزار و هفتصد کوه چیست؟»
ماه من آنکه رشک برد زو دو هفته ماه
گفتم: که عرضه گاه شه بی عدد سپاه
گفتم: هزار و هفتصد و اند پیل شاه
(فرخی، ص ۴-۳۴۳)

- چنین که هست کنون همچون آهنین دیوار
 هزار و هفتصد و اند پیل بد بشمار
 (فرخی، ص ۶۵)
- نه لشکری که مرآن را کسی بداند حد
 شمار لختی از آن برتر از شمار حصی
 (فرخی، ص ۶۷)
- ز بس تاختن بردی آنجا ز ایدر
 (فرخی، ص ۵۵)
- پیش کردی و در آوردی به دشت شاه بهار
 (فرخی، ص ۸۷)
- چه وقت بود و کی آنگه که لشکرتون بود
 به عرضگاه تو لشکر چنانکه یار نبود
- تهی کردی از پیل هندوستان را
 مرچه در هندوستان پیل مصاف آرای بودی

تشویق و ترغیب به حق شناسی و حق گذاری و اطاعت از حکومت و عواقب شوم عدم اطاعت این تشویق‌ها و ترغیبها در موارد بسیاری رنگ عاشق و معشوقی به خود می‌گیرد. در این چشم‌انداز، شاعر به نیابت از مردم روزگار در مقام عاشقی ایفای نقش می‌نماید و سلطان غزنه در مقام «معشوقیت» دل‌فریبی می‌کند. از جمله در مدح سلطان محمود:

- خدمت سلطان به جان از شهریاری خوشترست
 هر که را توفیق یارست او بدان خدمت رسد
 ای شه پاکیزه دین! ای پادشاه راستین
 در جهان خذلان ندانم برتر از عصیان تو
 باغهایی دیده‌ام من چون بهشت اندر بهشت
 چون درو خذلان و عصیان تو ای شه راه یافت
 وین کسی داند که خواهد بر خورد از روزگار
 بیخ بر آن کس باد کان کس را بود توفیق یار
 ای مبارک خدمت تو خلق را امیدوار
 یارب این خذلان ز شهر ما واز ما دور دار
 کاخهایی دیده‌ام من چون بهار اندر بهار
 کاخها شد جای جغد و باغها شد جای مار
 (فرخی، ص ۶-۱۵)

بدو شوند بزرگ ار بدو دهند رضا

رضا دهند به امرش ملوک، وین نه عجب

...

به طاعت تو گراید همی به خوف ورجا

خدایگانا هر جا که در جهان ملکی است

(عنصری، ص ۳-۲ در مدح محمود)

عشق زلفش را بگرد هر دلی جولان بود

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود

شاد باشد جان آنکس کش چنوجانان بود

... شادی اندر جان من ماوی گرفت از عشق او

نیک آنکس را بود کو بنده سلطان بود

تا نداری بس عجب، کز عشق نیک آید مرا

هر که او یزدان پرستد ناصرش یزدان بود

خسرو مشرق که یزدانش بهر جا ناصرست

آن نه دل باشد که مراندیشه رازندان بود

... هر دلی کز کین او اندیشه دارد خاطرش

(عنصری، صص ۸-۲۷)

با همین چشم انداز در مدح سلطان مسعود این گونه می خوانیم:

سوی دیگر بر آمد عشقباز آن یار باز

عاشقا رو دیده از سنگ و دل از فولاد ساز کز

عاشقی کردن نیاری دست سوی او مبارز

عشق بازیدن، چنان شطرنج بازیدن بود

وز پس آن نهی باشد خلق را کردن نماز

... خدمت تو بر مسلمانان نماز دیگرست

(منوچهری، ص ۵۳)

همچنین باز در حق همین سلطان:

ای به مردی و به شاهی برده از شاهان سباق

ای خداوند خراسان و شهنشاه عراق

صد هزاران شکر یزدان را که دستیم از فراق

... ای فراق تو دل ما بندگان را سوخته

هر که نبود بنده تو، بی ریا و بی نفاق

زین جهانداران و شاهان و خداوندان ملک

هر یکی را زن، شود بی هیچ گفتاری طلاق!

هر یکی را مال گردد بی ربا دادن، حرام

گر نیاید پیش اندر عهد و پیمان و وثاق
 اختراشش یابد از شمشیر تیزت احتراق
 چون کمند تو، گریانش فرو گیرد خناق
 (منوچهری، ص ۶۰)

آسمان نیلگون، زیرش زمین بی سکون
 آفتابش گردد از گرز گرانت منکسف
 بد سگالت گریب آرد از گریبان سر برون

در مدح سلطان مسعود:

طاعت او واجبت بر خدام و جز خدام
 عاقبت کار او خیر بود لاجرم
 وانکه بدی کرد هست عاقبتش بر ندم
 دیو در امر خدای عاصی باشد، نعم
 کز همه دیوان ملک، دود بر آرد به هم
 یا بگذازد به تیغ، یا بگذازد به غم
 همچو پیمبر (ص) زده ست بردیت الحرام
 نزیب تخت و حشم نزیب گنج و درم
 وز بی رنج سپاه، وز بی سود خدام

دولت او غالبست، بر عدو و جز عدو
 عاقبت کار او در دو جهان خیر کرد
 ... بدسگالد به خلق، بد نبود هر گز
 دیوست آنکس که هست عاصی در امر او
 ... بالله نزدیک من حاجت سوگند نیست
 یا بکشدشان به پیل یا بکشدشان به تیر
 تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای
 نزیب ملک زند شاه جهان تیغ کین
 بلکه ز بهر خدای وز بی خلق خدای

(منوچهری، ص ۱-۷۰)

در مدح مسعود:

در جهد آتش به سنگ آتش و آتشزنه
 زیر بارت گردن هر مؤمن و هر مؤمنه
 (منوچهری، ص ۹۷)

ای خداوندی که روزخشم تو ازخشم تو
 در دعای مؤمنین و مؤمناتی ز آنکه هست

در مدح مسعود:

او را گزید دولت، او را گزید باری
 (منوچهری، ص ۱۱۰)

او را گزید لشکر، او را گزید رعیت

و باز در مدح مسعود:

بانگ صلوات خلق از دور پدید آید

کز دور پدید آید از پیل تو عماری

(منوچهری، ص ۱۱۵)

توصیف اغراق آمیز قابلیت‌های فردی و ویژگی‌های رفتاری سلطان

تلاش شاعران در این توصیفات اغراق آمیز اغلب تاکید بر شایستگی‌های سلطان وقت به منظور استقرار او بر اریکه قدرت بود.

از جمله در مدح مسعود:

به یکی زخم شکسته سر هفتاد سوار

گرز هشتاد من قلعه گشای تو کند

جگر بیست مبارز شدن روز مصاف

نیزه بیست رش دستگرای تو کند

(منوچهری، ص ۲۷)

... ده پانزده من بیش نبه گرز فریدون

هفتاد منی گرز شه شیر شکارست

(منوچهری، ص ۱۰)

چون زند بر مهره شیران، دیوس شصت من

چون زند بر گردن گردان عمود گاوسار

...

آهنین رمحش چو آید بردل پولادپوش

نه منی تیغش چو آید بر سر خنجر گذار

این بدرد ترنگ روین راه، چو هیزم را تبر

و آن شود در سینه جنگی، چو در سوارخ مار

(منوچهری، ص ۳۷)

هشتاد و دو شیر نر کشته ست به تنهایی

هفتاد و دو من گزری کرده است ز جباری

(منوچهری، ص ۱۱۴)

ای ملک مسعود بن محمود کز شمشیر تو

عالمی بر گفتگویست و جهانی پر عتاب

یاد شمشرت به ترکستان گذر کرد و ببرد

از دل خاقان درنگ و از دو چشم بال خواب

- تا چهل من گرز تو دیدند گردان روز جنگ
دست‌ها شد بی عنان و پایها شد بی رکاب
... خسروا، شاه، ز قلب لشکر اندر ناگهان
حمله بردی سوی آن لشکر که بد بیش از حساب
هر گروهی را شرابی دادی از تیغ گران
هوش با ایشان نیاید تا به محشر زان شراب
(عنصری، ص ۴-۱۳)
- گریه جان بر خشم گیرد لحظه‌ای شمشیر او
کالبد بر جانهای زندگان زندان شود
(عنصری، ص ۳۳)
- بروز معرکه بسیار دیده پشت ملوک
... شجاعت تو همی بستر زد دفترها
به وقت حمله فراوان دریده صف سوار
حدیث رستم دستان و نام سام سوار
(فرخی، ص ۶۱)
- الوهیت و انتساب معجزات و کرامات به سلطان و اینکه سلطان «نظر کرده» خداوند است و مقصود آفرینش
عنصری با تمسک به حدیث نبوی «زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها فسیلیغ ملک
امتی، ما زوی لی منها»^۴ تجسم عینی کلام پیامبر (ص) را در شخص محمود متجلی دیده و
آن را به تصویر می کشد:
- سلطان معظم ملک عادل مسعود
از گوهر محمود و به از گوهر محمود
داده‌ست بدو ملک جهان خالق معبود
کمتر ادبش حلم و فروتر هنرش جود
چونانکه به از عود بود نایرة عود
با خالق معبود کسی را نبود کار
... هر کو به جز از تو به جهانداری بنشست
دادار جهان ملک جهان وقف تو کردست
... جدمان تو از مادر از بهر تو زادتند
بیداد گریست ای ملک و بی خرد و مست
بر وقف خدا هیچکسی را نبود دست
از دهر بدین ملک ز بهر تو افتادند ...
(منوچهری، صص ۷-۱۵۶)

ای ملک! ایزد جهان برای تو کردست
 ماهمه را از پی هوای تو کرده‌ست
 هر چه بکردای ملک، سزای تو کرده‌ست
 نیکوکاری که او به جای تو کرده است

عالم خاک کف دو پای تو کرده است
 عزوجل ایزد مهیمن متعال

هر چه اندیشه کردی ای ملک از پیش
 آن همه ایزد ترا بداد و زان بیش
 هر چه بخواهی کنون بخواه و میندیش
 کت برساند به کام و آرزوی خویش
 (منوچهری، ص ۱۷۷ در مدح مسعود)

... این ولایت سندن حکم خدایست ترا
 نبود چون و چرا کس را با حکم اله
 ایزد امروز همه کار برای تو کند
 همه عالم به مراد و به هوای تو کند
 از لطف هر چه کند با تو سزای تو کند
 ز آنکه ضایع نکند هر چه به جای تو کند
 (منوچهری، ص ۱۹۲، در مدح مسعود)

دلم ای دوست تو دانی که هوای تو کند
 لب من خدمت خاک کف پای تو کند
 تا زیم، جهد کنم من که هوای تو کنم
 بخورد برز تو آنکس که هوای تو کند
 شفته کرد مرا عشق و ولای تو چنین
 شایدم هر چه به من عشق و ولای تو کند
 تن من جمله پس دل رود و دل پس تو
 تن هوای دل و دل جمله هوای تو کند
 ... آن خدایی که کند حکم قضای بد نیک
 جز به نیکی نکند هر چه قضای تو کند
 ... این جهان کرد برای تو خداوند جهان
 و آن جهان، من به یقینم که برای تو کند
 همه عدلست و همه حکمت و انصاف تمام
 هر چه از فضل و کرم، با تو خدای تو کند
 بیش ازین نیز به جای تو لطف خواهد کرد
 از لطف آنچه کند با تو سزای تو کند
 (منوچهری، ص ۲۷ در مدح محمود)

- جهان دانی و سرّ خلق گویی
... توای شاه زجنس مردمانی
- بر اندیشه تویی واقف بر اسرار
بود یاقوت نیز از جنس اشجار
(عنصری، ص ۴۰-۱ در مدح محمود)
- ایا پادشاهی که حکم جهان را
خدای عزوجل آنچه تو بیندیشی
- موفق است بفکرت کز آسمان یزدان
چو بنده از پس توفیق راند اندیشه
بزرگ و خرد، خدای آفرید و دون خدای
- چنان براند تقدیر کو کند تدبیر
موافق آید تدبیر بنده با تقدیر
بزرگ همت شاهست و هر چه هست صغیر
(عنصری، ص ۶۵، در مدح محمود)
- فرخی ضمن توصیف عبور لشکریان محمود از رود خروشان گنگ، آن را کرامت سلطان
قلمداد می کند.
- دو روز و دو شب از آنجا همی سپاه گذشت
چند از مردم بگذشت ز آب آن دریا
بدین طریق یزدان چنین کرامت یافت
- که مد نیامد و نگذشت آتش از میز
بر از دویت هزار اسب و اشتر و ستر
تو این کرامت ز اجناس معجزات شمر
(فرخی، ص ۷۲)
- قراین و شواهد بسیاری وجود دارد که ما را متقاعد می سازد شاعران دربار غزنه در
چشم انداز مذکور فقط لباس قافیه، تشبیه، استعاره و ایهام بر تن اندیشه ها و افکاری
می کردند که سرنخ اصلی آن در دست سلاطین وقت غزنوی یا رجال فرهنگی و سیاسی
آنان بود که بر این عقیده دامن می زدند که:

پادشاهان را.. ابواب الهام از خدای عزوجل باشد. (بیهقی، ص ۲۹)

سبکتکین طی حکایتی که تفصیل آن را باید در «تاریخ بیهقی» جست، مدعی بود که به علت اینکه در اوج تنگدستی تحت تاثیر ناله‌های آهو ماده‌یی، آهو بچه شکار کرده او را آزاد کرد، به آن جایگاه دست یافت:

بخواب دیدم پیر مردی را سخت فرهمند... و مرا می‌گفت یا سبکتکین بدانکه آن بخشایش که بر آن آهو ماده کردی و این بچگک بدو باز دادی و اسب خود را بی جویله کردی، ما شهری را که آن را غزنین گویند و زاوولستان بر تو و فرزندان تو بخشیدیم، و من رسول آفریدگارم جل جلاله و تقدست اسماؤه و لاله غیره. (بیهقی، ص ۲۰۴)

همو ادعا نمود که در آغاز اسارت خود از دارالکفر و انتقالش به دارالاسلام و ظلم و ستمهای ولی نعمتش در حق وی، در اوج توهین و تحقیر:

در خواب دیدم خضر را علیه‌السلام، نزدیک من آمد مرا پرسید و گفت چندین غم چرا می‌خوری؟ گفتم از بخت بد خویش. گفت غم مدار و بشارت دهم ترا که مردی بزرگ و با نام خواهی شد... دل شاد دار و چون این پایگاه بیافتی باخلق خدای نیکویی کن و داد بده تا عمرت دراز گردد و دولت بر فرزندان تو بماند. گفتم سپاس دارم. گفت دست مرا ده و عهد کن. دست بدو دادم و پیمان کردم. دستم نیک بیفشرد، و از خواب بیدار شدم، و چنان می‌نمود که اثر آن افشردن بر دست من است. برخاستم نیم شب غسل کردم و در نماز ایستادم تا رکعتی پنجاه کرده آمد و بسیار دعا کردم و بگریستم... (بیهقی، ص ۳-۲۰۱)

به گفته عتبی در یکی از لشکرکشی‌های سبکتکین به هند «سلطان یمین الدوله در آن مواقعات اثرهایی نمود که افهام و اوهام از کنه آن قاصر آید و قوت بشریت از آن متقاصر گردد. وی سپس می‌افزاید:

در آن حدود بر آن طرف که مخیم آن ملاعین بود چشمه آب بود چون آب چشم روشن و صافی که قابل نجاست نسودی و هرگاه که چیزی از نجاسات در آن چشمه انداختندی صاعقه عظیم پیدا گشتی و بادهای مخالف بخاستی و سرمای سخت ظاهر شدی چنانکه در آن

نواحی کس را طاقت مقام نبود. امیرناصرالدین بفرمود تا بعضی از قاذورات در آن چشمه انداختند حالی ظلماتی عظیم در آن حوالی پیدا آمد و روز روشن تاریک شد و باد و سرمای سخت برخاست و هوا از هریر زمهریر سنجاب سحاب در پشت کشید چنانکه آن مدابیر را طاقت طاق شد... (عتبی، ص ۹-۲۸)

در تبیین فتح تائیش هندی نیز باورالوهی بودن اقدامات سلطان محمود به چشم می خورد: اهل اسلام جمله حمله کردند... و چندان خون بریختند که آن نهر زخار و جوی خون خوار از حکم طهارت بیرون شد و مشارب آن بر هر شارب حرام گشت، و اگر ظلمت شب مانع نیامدی یکی از آن مخاذیل جان بیرون نبرد. همه از برکات دین اسلام و معجزه شریعت محمدی بود که وعده لطف باری تعالی به نصرت آن متکفل است و نص قرآن مجید با اظهار کلمه آن ناطق: هوالذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون^۵ (عتبی، ص ۳۳۶)

و یا اینکه گفته می شد:

روزی، در غزو هندوستان بود و گرمایی گرم بود و سلطان تشنه بود و در خیمه ای نشسته بود، روی باندماء کرد و گفت: چه بودی اگر این زمان شربتی خنک بودی! و روی سوی آسمان کرد و گفت: الهی بندگان خود را سیراب کن. در این حدیث بود که ناگاه ابری آمد... و چندان نگرگ بارید که کس نشان نداده بود در حال مظهرها و ظرفها پر کردند و شربت کردند، و اول به مردم داد، بعد از آن خود نیز شربتی به خورد و برخاست و دو رکعت نماز شکر کرد. (شبانکاره ای، ص ۶۸)

با این شرح و بسط^۶ اشعار سروده شده از سوی شاعران در مورد کرامات سلاطین را صرفاً عبارت پردازیهای ادبی قلمداد کردن اشتباه خواهد بود. علاوه بر توصیف و تلقین موارد یاد شده در اشعار به وجوه دیگری چون حلم، درایت، رعیت پروری، سخاوت سلطان نیز توجه می گردید که تحلیل بازتاب های اجتماعی آن مجال دیگری را طلب می کند.



نتیجه

هر چند در نگاه اول به نظر می‌رسد که حضور شاعران در دربار غزنوی به قصد رونق بخشیدن به بساط «عیش و نشاط» و «تخلید نام سلطان» بوده است، با چشم انداز ترسیم شده معلوم گردید که سخاوت غزنویان در پرداخت صله و انعام وافر به شاعران و حمایت از آنها - در حالی که اغلب خود از راههای نامشروع کسب درآمد می‌کردند و از آزمندی و حس مال اندوزی نیز مالا مال بودند - بر اهداف و دلایل دیگری هم مبتنی بود. هدایت افکار عمومی و اطلاع رسانی در راس این دلایل قرار داشت. از جمله اصلی ترین محورهای و موضوعات مورد توجه شاعران - آگاهانه یا ناآگاهانه - در عرصه اطلاع رسانی و هدایت افکار عمومی را در شاخصه‌های ذیل می‌توان دسته بندی کرد:

- انتقال اخبار مربوط به فتوحات و لشکر کشیها؛

- توجه ویژه به ظرفیت و استعدادهاى نظامی حکومت؛

- تاکید بر دین باوری سلاطین غزنوی با توجه به شبیهاتی که در این زمینه وجود داشت؛

- پافشاری بر جنبه‌های الوهی سلطان غزنه و اینکه سلطان «نظر کرده» خداوند است و مقصود آفرینش؛

- تشویق و ترغیب آحاد مردم به حق شناسی و اطاعت از حکومت و عواقب شوم نافرمانی.

توضیحات

۱. منظور عمار خارجی می‌باشد که یعقوب طی مصافی بر او پیروز شد.

۲. همچنین عوفی در مورد تعداد اشعار رودکی می‌نویسد: «و چنین گویند والعهده علی الراوی که اشعار او صد

دفتر بر آمده است.» (عوفی، ج ۲، ص ۷)

۳. شابه‌ار: دشتی در حوالی غزنه که سپاه غزنوی در آنجا سان دیده می‌شد.

۴. معنی حدیث: «زمین از برای من درنور دیده و جمع کرده شد. پس به چشم من آورده شد مشرقهای آن و مغربهای آن، و زود باشد پادشاهی امت من به تمامی آن جایها برسد که از برای من در نور دیده شد.» تجسم عینی حدیث مذکور را بعدها در سلاطین دیگری چون سلطان سنجر سلجوقی متبلور دیدند. ابوالحسن علی بن زید بیهقی مشهور به «ابن فندق» در کتاب «تاریخ بیهق» گوید بعد از اینکه «... سنجر رحمه الله از مصاف عراق باز آمد ... آن روز چنان اتفاق افتاد که من در رفته و فصلی گفتم، ابتدا بدین حدیث کردم: «زویت لی الارض ...» و بیان کردم که رسیدن ظلال آیات سلطان به اطراف و اکناف عالم معجزه مصطفی است، مصطفی علیه السلام ازین معنی خبر داده است. «به گفتهٔ همو تحت تأثیر این تفسیر و تعبیر ضیاء الدین محمود نامی که «به شرف مواکلت و مشادمت» سلطان نایل شده بود. چنین سرود:

تو آن شاهی که پیغمبر نشان داد به ملک امت آخر زمان را
به توفخر است تا روز قیامت نژاد و گوهر آلب ارسلان را

(ابن فندق، ص ۱۰۰-۹۹)

۵. «اوست خدایی که رسول خود را با هدایت و دین راست فرستاد تا او را بر همه دینها پیروز کند اگر چه مشرکان را دشوار آید.» (توبه / ۳۳)

۶. افزون بر شواهد ذکر شده که به نوعی فکر الوهی بودن مقام سلاطین غزنوی را القا می‌کرد. ر.ک: بیهقی، صص ۱۱۳، ۳؛ گردیزی، ص ۴۰۰؛ عتبی صص، ۳۸۰، ۳۸۵؛ حمد الله مستوفی، ص ۳۹۷.

منابع و مآخذ

- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. تاریخ بیهق. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: فروغی، ۱۳۶۱، ج ۳.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران (از قدیمترین روزگاران تا فردوسی)، ج ۱. ترجمهٔ علی پاشا صالح. تهران: امیر کبیر، ۲۵۳۶.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض و قاسم غنی. تهران: خواجه، ۱۳۷۰.
- تاریخ سیستان. مؤلف گمنام. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: معین، ۱۳۸۱.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. نغمات الانس من حضرات القدس. تصحیح محمود عابدی. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
- جوزجانی. منهاج سراج. طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- حافظ. دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار، ۱۳۶۷، ج ۵.
- حمد الله مستوفی. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوانی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴.

راوندی. محمد بن علی سلیمان. *راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد اقبال. تهران:

کتابفروشی علمی، ۱۳۶۳، ج ۲.

زرین کوب. عبدالحسین. *تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)*. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸.

شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد. *مجمع الانساب*. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸.

عنصر المعالی. کیکاووس بن اسکندر. *قابوسنامه*. به اهتمام غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۷۵.

عنصری بلخی. *دیوان عنصری بلخی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: سنائی، ۱۳۶۳، ج ۲.

عوفی. *لباب الالباب*. به کوشش ادوارد براون، ج ۲. تهران: فخر رازی، ۱۳۶۱.

فرخی سیستانی. *دیوان فرخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار، ۱۳۷۱، ج ۴.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. مصحح ژول مول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ج ۶.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. *تاریخ گردیزی (زین الاخبار)*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای

کتاب، ۱۳۶۳.

منوچهری دامغانی. *دیوان منوچهری دامغانی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار، ۱۳۷۰.

ناصر خسرو. *دیوان ناصر خسرو*. به کوشش تقی زاده و مینوی و دهخدا. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۲.